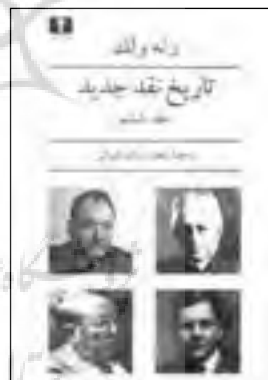


نسبیت معنا ندارد

نگاهی به کتاب تاریخ نقد جدید، نوشته رنه ولک

تاریخ نقد جدید، اثر رنه ولک و به ترجمه مترجم توانا، آقای سعید ارباب شیرانی، مدت‌هاست که آشنای اهالی فرهنگ است. جلد نخست این اثر به سال ۱۳۷۳ منتشر شد، جلد دوم به سال ۱۳۷۴، جلد سوم ۱۳۷۵، جلد چهارم (بخش اول) تابستان ۱۳۷۷، جلد چهارم (بخش دوم) بهار ۱۳۷۹، جلد پنجم زمستان ۱۳۸۳ و جلد ششم زمستان ۱۳۸۵. مترجم این اثر طی این دوازده سال، عزم بر این کار جزم کرد و هر چند یک بار، چشم مشتاقان را به تحفه‌ای روشن می‌کرد. اثری چنان ارزشمند، ترجمه‌ای چنین خواندنی را می‌طلبید تا حقیقت ادا شود و الحق که جناب ارباب شیرانی حق مطلب را ادا کرده است. مترجم محترم در ابتدای جلد نخست، زندگینامه‌ای نسبتاً مستوفی از رنه ولک آورده است، که بسیار ضروری است، اما عجلتاً به کار ما نمی‌آید. ولک به سال ۱۹۰۳ به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۵ درگذشت. او یکی از پرکارترین و برجسته‌ترین نظریه‌پردازان معاصر بود و همین اثر او خود به هشت جلد می‌رسد. مجلدات هفتم و هشتم، به نقد ادبی در اروپا تا سال ۱۹۵۰ می‌پردازد، که امیدواریم به زودی ترجمه این دو جلد را هم مشاهده کنیم. قصد نوشته حاضر، بررسی «تاریخ نقد جدید» در زبان فارسی است و ما حتماً بخش جدایی را به بررسی کار مترجم و ارج نهادن به زحمات ارزشمند ایشان اختصاص خواهیم داد؛ اما ابتدا مروری خواهیم داشت به سیر مباحثی که در این اثر سترگ آمده است؛ پس در روش‌شناسی تاریخ نقد جدید سخن خواهیم گفت و در انتها به سراغ ترجمه خواهیم رفت. طبیعی است که این سؤال در اذهان ایجاد شود که بیان رئوس مطالب کتابی به این بزرگی، که خود خلاصه‌ای از تاریخ چند قرن تفکر بشری است، چگونه ممکن تواند شد و یا اگر ممکن شود، چقدر ارزش خواندن دارد؟ دو پاسخ برای این سؤال داریم؛ یکی اینکه این خلاصه می‌تواند کمک کند هر کس

حنیف افخمی ستوده



* تاریخ نقد جدید.

* رنه ولک.

* ترجمه سعید ارباب شیرانی.

* چاپ اول، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۳؛ جلد ششم، زمستان ۱۳۸۵

به سراغ آن بخشی از اثر برود که نیاز به آن دارد، و دیگر اینکه ما برای اینکه عظمت کار ولک را حس کنیم، ناگزیر از این خلاصه هستیم؛ هر چند الکن.

مروری بر تاریخ نقد جدید

جلد نخست کتاب با پیش‌گفتار مترجم آغاز می‌شود و بعد «رنه ولک: زندگی و آثارش»، که بیشتر اطلاعات زندگینامه‌ای است و منبعی موثق. بعد سخنرانی ولک در سال ۱۹۷۶ در بوداپست مجارستان، که در آنجا ولک تعریف خود را از تاریخ نقد جدید و هدف نگارش این کتاب بیان می‌کند. او نگاهی هگلی به تاریخ را مطرح می‌کند که «مطالعه تاریخ فلسفه، همان مطالعه خود فلسفه است» (ولک، ۱۳۷۳: ۲۱) و همان طور که تاریخ فلسفه کلتی هدفمند دارد که زیسته و بالیده است، نقد ادبی نیز همین گونه است و در آن، جریان‌ات و اتفاقات از سر تصادف پشت سر هم ردیف نشده‌اند. او دو سؤال مطرح می‌کند: ۱. آیا موضوعی به نام «نقد» که بتوان آن را از دیگر فعالیت‌های بشر جدا کرد، وجود دارد؟ ۲. آیا این موضوع از نوعی وحدت، تمرکز و تداوم برخوردار بوده است؟ (همان: ۲۱). پاسخ ولک به هر دو سؤال، مثبت است. او به خوبی از عواقب دردرساز این پاسخ آگاه است؛ اما به استقبال خطر می‌رود؛ می‌گوید و از عهده‌اش به‌در می‌آید. می‌گوید هر که را سر بزرگ، درد بزرگ، و این است که ولک می‌نویسد: «در مقام مورخ نقد، باید بکوشم تا رابطه نقد را با همه فعالیت‌های دیگر بشر وصف کنم، ولی در عین حال، از موضوع اصلی غافل نشوم. رابطه نقد را با عمل نویسندگی باید دائماً پیش چشم داشت» (همان: ۲). او نه چشم خود را به اقتصاد و جامعه‌شناسی می‌بندد و نه می‌تواند از فلسفه بگذرد، چرا که نقد را عمیقاً از فلسفه متأثر می‌بیند، و نه از رویکردهای فرمالیستی و زیبایی فرار می‌کند. همچنین نمی‌تواند بپذیرد که به مفاهیم نقد، خارج از ظرف زمان نظر کند؛ پس «راهی باید یافت تا بتوان به تاریخ درونی نقد اندیشید» (همان: ۲۵). او برای این کار مجبور است که هرچه را مربوط به نقد و منتقد در زمانی خاص است، توصیف کند و نه فقط آنها را در شرایط زمان و مکانشان بررسی کند، بلکه به علاوه، پیشینه‌های برهین آنها را نیز بیان می‌کند تا رابطه میان منتقدان احساس شود. بیان شد که او نگاهی هگلی به تاریخ دارد؛ اما مانند هگل ادعا ندارد که خود پایان تاریخ است. او تاریخ نقد را آینده‌دار و رو به رشد می‌بیند. اندیشمندانی چنین بزرگ، با بلندپروازی‌هایی چنین، که بخواهند در مقوله نقد دنبال وحدت بگردند، کمتر ممکن است این قدر متواضعانه خود را فقط حلقه‌ای بینگاردند در زنجیره جریانی. این بصیرت ولک از کجا ناشی شده است؟ غور او در تاریخ یا فرط طبع مستقیم؟ هرچه هست، ویژگی‌های بعضاً متضاد ولک، تاریخ او را خواندنی‌تر کرده است. بنده کمتر سراغ دارم کلی‌نگری و دقت به جزئیات این قدر متعادل در منتقدی با هم جمع آمده باشد.

ولک کار خود را از افلاطون و ارسطو آغاز نمی‌کند؛ هر چند ناگزیر می‌شود بعضی مفاهیم را توضیح دهد. دغدغه ولک، نقد ادبی جدید است؛ پس راست به سراغ اصل موضوع می‌رود و کار خود را با نئوکلاسیسم فرانسوی آغاز می‌کند. در فصل نئوکلاسیسم و گرایش‌های تازه زمان،

هم به تعریف کلاسیک‌ها از مسائلی چون تقلید از طبیعت و آرمانی کردن می‌پردازد و هم ارتباط کلاسیسم را با رنسانس توضیح می‌دهد. او در فصول بعدی به ما نشان می‌دهد که همه تحولاتی که در کلاسیسم اتفاق افتاد، نوآوری نبوده است؛ بلکه پی‌گرفتن جهت‌های گوناگونی بوده که در کلاسیسم موجود بوده و کلاسیک‌های بعدی آنها را تا آخرین مرحله دنبال کرده‌اند و آنها را به نتایج منطقی خود رسانده‌اند. لذا فصل دوم کتاب به ولتر اختصاص می‌یابد، که به قول خود ولک، «بهترین نماینده اواخر دوران کلاسیسم فرانسه است» (همان: ۷۱). ولتر کسی است که چشم فرانسویان را به روی ادبیات انگلیسی باز کرد؛ هر چند که بعدها در مقابل علاقه شدید هم‌وطنانش، بر ایشان دوباره تاخت و ایشان را وحشی خواند. اما ولک به ما نشان می‌دهد ولتر تناقض‌گو نبوده است؛ او مثل هر کلاسیک واقعی دیگری، به ملاک‌های جهانی ذوق می‌اندیشیده است و ملاک‌های جهانی ذوق، یعنی قریحه فرانسویان کلاسیک.

در فصل بعد، دیدرو، به عنوان حلقه رابط میان کلاسیسم و رمانتیسم، معرفی می‌شود.

فصل بعد با عنوان «دیگر منتقدان فرانسوی»، با این نگاه پی گرفته می‌شود که کلاسیسم فرانسوی در درون خود چگونه پیش می‌رود که شرایط برای ظهور رمانتیسم فراهم شود. آخرین جملات این فصل این است: «یو ارول نموداری از معضل زمان خویش است: برخورد از بصیرت نسبت به آنچه تازه است؛ اما در عین حال، عمیقاً گرفتار سنتی جاافتاده و پابرجا» (همان: ۱۳۴). با این مقدمه، ولک به سراغ دکتر جانسن می‌رود. منتقدی که «تقریباً از درک طبیعت هنر وامانده است ... ایمانش را به هنر، به معنایی که کلاسیسیست‌ها از آن اراده می‌کردند، از دست داده و به ایمان رمانتیکی نیز دست نیافته است» (همان: ۱۲۵).

در فصل ششم، «منتقدان کهنتر انگلیسی و اسکاتلندی»، به نخستین واکنش‌ها در برابر سلطه نئوکلاسیسم می‌پردازد، از جانب کسانی که خود را کلاسیک می‌پنداشتند؛ کسانی که نمی‌شود آنها را جنبشی خاص نامید، اما به هر حال، طلابه‌داران نگرشی جدید به ادبیات بودند.

فصول هفتم و هشتم، که به ترتیب به ایتالیا و به لسینگ و پیروانش می‌پردازند، ذهن خواننده را برای فصل نهم، اشتورم اوند درانگ و هردر، آماده می‌کند. اشتورم اوند درانگ را بعضی نهضت طوفان و طغیان ترجمه کرده‌اند؛ جریانی که در آلمان پا گرفت و آثار بسیار ارزشمندی را عرضه کرد. آرای هامان و هردر بیش از دیگران در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد. ولک می‌گوید نظریات این گروه بیشتر از سانتی‌مانتال‌های فرانسوی و بدوی‌پسندان انگلیسی گرفته شده و اینان این حرف‌ها را بلندتر فریاد زده‌اند. فصل دهم، گوته، یکی از درخشان‌ترین فصل‌های این مجلد است. دوره‌ای که او تحت تأثیر هردر بود و به تقلید از ترانه‌های قومی پرداخت و از پیروان نهضت طوفان و طغیان بود. پس از سفر به ایتالیا، گوته کلاسیک رخ می‌نماید؛ اما کلاسیکی که به فلسفه‌ای از طبیعت اعتقاد دارد و نظامی از نمادگرایی در ذهن دارد؛ کلاسیکی که تجربه‌هایی از طوفان و طغیان را

درونی خود کرده است.

در باب تمایز نماد و تمثیل، در مقایسه نوع حماسی و نوع نمایشی و حتی در باب جلال‌الدین بلخی، دقایق زیادی برای مطالعه یافت می‌شود. اما در ادامه، باید روابط گوتِه با شیلر و برادران شلگل نیز بررسی شود. دیگر وقت آن رسیده که به بزرگ‌ترین فیلسوف رمانتیک، یعنی کانت، توجه شود. ولک فصلی را به شیلر و کانت اختصاص می‌دهد. از منظری ادبی اگر بخواهیم فقط یک اثر به فارسی را برای توضیح آرای کانت معرفی کنیم، قطعاً این اثر را پیشنهاد خواهیم داد. تا این فصل به درستی و دقت مطالعه نشود، فصول جلد دوم کتاب دریافته نخواهد شد.

عناوین فصول جلد دوم کتاب چنین است: ۱. فردریش شلگل، ۲. اوگوست ویلهلم شلگل، ۳. نخستین رمانتیک‌های آلمان: شلینگ، نووالیس، واکنرودر و تیک، ژان پل، ۴. از جفری تا شلی، ۵. وردزورث، ۶. کولریج، ۷. هزلت، لم، کیتس، ۸. مادام دوستال و شاتوبریان، ۹. استاندال و هوگو، ۱۰. منتقدان ایتالیایی، ۱۱. نسل دوم رمانتیک‌های آلمانی: گورس، برادران گریم، آرنیم، آدام مولر، ۱۲. فیلسوفان آلمانی: زولگر، شلایرماخر، شوپنهاور، هگل، ۱۳. خاتمه.

نگاهی اجمالی به عناوین این فصول می‌تواند نشان دهد که ولک در طرح این جلد چه اندیشه‌ای را دنبال می‌کرده است. پیش‌تر، از قول او نقل کرده بودیم که نقد عمیقاً از فلسفه متأثر است. هر دو جلد نقد ادبی جدید به بررسی آثار فلاسفه ختم می‌شود: از کانت تا هگل. در میان این فیلسوفان رمانتیک، جریان رمانتیسم بررسی می‌شود. او اهمیتی بسیار به فردریش شلگل، برادر کهنتر، می‌دهد که بخشی از آن به سبب علائق فلسفی خود ولک است و اینکه اوگوست ویلهلم بیش از آنکه نظریه‌پرداز و تولیدکننده فکر باشد، مبلغ و اشاعه‌دهنده رمانتیسم بوده است. ولک پس از بررسی رمانتیسم آلمان، در سه فصل به سراغ رمانتیسم انگلیس می‌رود.

رنه ولک نقد را چنان وسیع می‌بیند که برای فهم درست آن، مدعی فهم و یا حداقل ارائه گزارشی از اغلب دستاوردهای فکر بشر می‌شود. در این میان و از شاخه‌های مختلف علوم انسانی، او بیشتر از همه به فلسفه اهمیت می‌دهد. فصول متعددی از مجلدات کتاب به نام فلاسفه اختصاص یافته است

رنه ولک نقد را چنان وسیع می‌بیند که برای فهم درست آن، مدعی فهم و یا حداقل ارائه گزارشی از اغلب دستاوردهای

اگر رمانتیسم آلمان بار فلسفی سنگینی دارد، درباره انگلستان می‌توان گفت که آنها هیچ وقت کلاسیک نبودند و از ابتدا رمانتیسم را در خود می‌یافته‌اند. فلسفی‌ترین چهره انگلیسی‌ها، کولریج است که ولک به ما نشان می‌دهد او چقدر از حرف‌هایش را مدیون کانت است و چقدر از حرف‌هایش محصول تأملات خود اوست. ضعیف‌ترین رمانتیک‌ها را می‌توان در فرانسه یافت، که اتفاقاً مؤثرترین بوده‌اند در ایران. فصول هفتم و هشتم به رمانتیسم در فرانسه می‌پردازد. فصل یازدهم کتاب را می‌توان شرح و بسط این جمله دانست: این عصر، عصر هنرمندانی بزرگ است که منتقدان و نظریه‌پردازانی بزرگ نیستند. از این جهت، نسل دوم رمانتیک‌های آلمان، نقطه مقابل نسل اولی‌های خویشند. ضعف نظریه‌پردازی در این فصل، در فصل بعد جبران می‌شود. زیبایی‌شناسی، پرتکرارترین کلمه‌ای است که خواننده در این فصل با آن مواجه می‌شود.

در جلد سوم، ولک دو عرصه جدید را به روی ما می‌گشاید: ایالات متحده و روسیه، که هر کدام ارزش و اعتبار خود را دارند. در دو فصل نخست این کتاب به نقد فرانسه توجه شده و یک فصل کامل به سنت‌بو اختصاص داده شده است؛ مردی که نامش خواننده را به یاد نقدهای دانشگاهی و رسمی می‌اندازد. ولک در این بخش با اینکه کاستی‌ها و ضعف‌های سنت‌بو را بیان می‌کند، نمی‌تواند چشمانش را به وسعت اطلاعات و ذوق سلیم او ببندد. او در این فصل تبیین می‌کند که چرا موجی رو به تزايد در مخالفت با سنت‌بو ایجاد شده است. فصل سوم کتاب، نقد در ایتالیا است و فصل چهارم، نقد در انگلستان. در دوره مورد بحث ولک، منتقد ادبی جدی دیده نمی‌شود؛ اما در امر شرح‌حال‌نویسی و تاریخ ادبیات، دستاوردهای مهمی وجود دارد که ولک به آنها اشاره می‌کند. در فصل پنجم، راه برای ورود سمبولیسم هموار می‌شود؛ گو اینکه ولک نظر مساعدی نسبت به آن‌ها ندارد. فصل ششم به منتقدان آلمانی می‌پردازد، که مشهورترین چهره‌هایشان، مارکس و انگلس هستند. ولک در فصل هفتم می‌گوید اهمیت روسیه در نقد ادبی، آنجاست که راه‌حل‌های نقد ادبی را به افراطی‌ترین شکل و تا حد نهایت پیش بردند و به این ترتیب، نقاط ضعف و قوت هر روشی را به بهترین شکل آشکار ساختند.

جلد چهارم بخش اول به منتقدین فرانسوی و آمریکایی می‌پردازد و جلد چهارم بخش دوم به ترتیب به منتقدان روس (۲ فصل)، نقد در آلمان، ویلهلم دیلتای و فردریش نیچه (۳ فصل)، نقد در دانمارک (۱ فصل)، نقد در انگلستان (۲ فصل) و سمبولیست‌های فرانسوی: شارل بودلر، استفان مالارمه، اگر بخواهیم بر اساس مکاتب ادبی به تاریخ نقد جدید نگاه کنیم، باید بگوییم ولک پرونده رمانتیسم را در یک جلد و یک فصل (فصل آخر جلد اول)، اما موضوع سمبولیسم را حداقل از جلد سوم - حداقل به سبب آن‌ها - پی گرفت و تا جلد پنجم به جست‌وجو ادامه داد. اینکه گفتیم حداقل، دلیلش این بود که فهم درست سمبولیسم، بدون فهم ایدئالیسم و به طریق اولی، هگل، ممکن نیست؛ لذا خواندن فصل آخر جلد دوم ضروری می‌نماید. به هر حال، دوره‌ای که ولک متکفل بیان آن شده،

دوره‌ای وسیع است، چه تاریخی و چه جغرافیایی. از نظر تاریخی، نیمه دوم قرن نوزدهم و از نظر جغرافیایی، کلّ دنیای غرب، از روسیه تا ایالات متحده. تقسیم کتاب به دو بخش از طرف مترجم و ناشر فارسی، خود گواه این مطلب است. جلد چهارم با فرانسه آغاز می‌شود و به فرانسه پایان می‌یابد. این ترتیب ابواب، اتفاقی نیست و البته اگر منظور از تاریخ، فقط توالی ایام باشد، تاریخی صرف هم نیست. به نظر می‌رسد ولک جمع‌بندی جریان‌های ایدئالیستی را در بودلر و مالارمه می‌جوید. او از دیگر جریان‌های نقد غافل نیست؛ اما اینکه کتاب به این دو ختم می‌شود، حتماً دلیلی دارد. جلد پنجم کلاً در دنیای انگلیسی زبان می‌گذرد و در ابتدا به سمبولیسم در انگلستان می‌پردازد. در باب بیتس، مثلاً او اگرچه سعی می‌کند هیچ نکته مثبتی را در قریحه بیتس ناگفته نگذارد، اما به هر حال نمی‌تواند نگوید که بیتس در تفکرات فلسفی چندان عمیق نبود و حتی شک می‌کند که آیا او تفاوت ایدئالیسم هگلی و نمادگرایی عرفانی را فهمیده باشد یا نه! محدوده زمانی این جلد، نیمه نخست قرن بیستم است؛ یعنی تا سال ۱۹۵۰.

جلد ششم، همین دوره را در ایالات متحده آمریکا معرفی می‌کند، که تا منتقدانی چون کلینت بروکس و ویلیام کی. ویلمست نیز پیش می‌رود و برای علاقه‌مندان به مباحث نقد جدید منبعی بسیار مغتنم تلقی می‌شود.

روش‌شناسی تاریخ نقد جدید

گفتن اینکه تاریخ نقد جدید شاهکار است، نبوغ زیادی نمی‌خواهد. باید دید این عظمت از چه ناشی شده است. قبلاً متذکر شده‌ایم که ولک نقد را چنان وسیع می‌بیند که برای فهم درست آن، مدّعی فهم و یا حداقل ارائه گزارشی از اغلب دستاوردهای فکر بشر می‌شود. در این میان و از شاخه‌های مختلف علوم انسانی، او بیشتر از همه به فلسفه اهمیت می‌دهد. فصول متعددی از مجلدات کتاب به نام فلاسفه اختصاص یافته است. این نوع نگاه به خواننده کمک می‌کند تا هرچه بهتر جغرافیای فکری مباحث را دریابد و بداند اظهار نظر فلان منتقد یا تصویر فلان شاعر، منبعث از کدام پیش‌فرض‌های ذهنی بوده است و بتواند آن را درک کند و یا با آن ارتباط برقرار کند. پس او کلبیتی را برای خواننده‌اش ترتیب می‌دهد که خواننده خود را یله شده در رگیاری از مفاهیم ناآشنا حس نکند. اما این کلبیت، توده‌ای از داده‌ها نیست که منظم یا نامنظم پشت سر هم آمده باشند. ولک در ایجاد فضاهایی که در کتاب دارد، معنایی را جست‌وجو می‌کند؛ همان‌طور که هگل در حرکت تاریخ فلسفه یک نظام ارگانیک را می‌دید؛ مثلاً ولک هنگامی که از اضمحلال نئوکلاسیسم سخن می‌گوید، برخلاف قریب به اتفاق منتقدان، همه توجهش را مصروف دلایلی بیرون از کلاسیسم نکرده است. او در کمال آرامش و به تفصیل و در مواقع متعدد، دلایلی عرضه می‌کند مبنی بر اینکه چگونه ویژگی‌های خود کلاسیسم باعث تلاشی آن شد. این نوع نگاه ارگانیک به نقد و تاریخ نقد، جداً تسلطی فراوان، دیدگاهی مستقل و مستحکم در فلسفه و تاریخ را می‌طلبد. این دیدگاه نمی‌تواند نسبی باشد و البته ولک از همه ما بهتر می‌داند تفاوت جزم‌اندیش بودن و نسبی‌نگر نبودن را. اما به هر حال، منتقدی که حدود سه قرن را

کاویده تا به ما پیشرفتی را نشان بدهد، نمی‌تواند به نسبت قائل باشد. او به صراحت درباره آثار ادبی و آرای انتقادی نظر می‌دهد و ارزش‌گذاری هم می‌کند. نکته دیگری که در ادامه باید گفت، ورود ولک به جزئیات است. از کسی که تاریخ و جغرافیایی چنین وسیع را می‌پژوهد، توقع نمی‌رود تا این حد در جزئیات غور کند؛ برای مثال، خوانندگان می‌توانند کتاب ریشه‌های رمانتیسم آیزابا برلین یا ریشه‌های رمانتیسم در اروپای دکتر مسعود جعفری را با این کتاب بسنجند؛ هر دو اثر بسیار سنجیده و دقیقند؛ اما جلد دوم تاریخ نقد هیچ‌کم از این دو اثر ندارد؛ حتی در جزئیات. این امر در تمامی فصول کلّ کتاب قابل بررسی و اثبات است. آشنایی ولک به زبان‌های گوناگون نیز حیرت‌انگیز است. این موقعیت شاید برای کمتر کسی دست دهد که آثار اندیشه این همه زبان را بتواند به زبان اصلی مطالعه کند. توفقی در منابع انتهایی هر جلد، خواننده را متحیر خواهد کرد و اطمینان او را به کتاب بیشتر. ولک از هیچ جریان نقدی عبور نمی‌کند. او نگاهی ایدئولوژیک به تاریخ نقد ندارد و با شرافتی آکادمیک به بررسی جریان نقد می‌پردازد. البته پر واضح است که او بعضی جریان‌ها را مهم‌تر می‌داند و صفحات بیشتری به آنها اختصاص می‌دهد.

ترجمه

کار مترجم توانا، سعید ارباب شیرانی، از چند جهت قابل تأمل است؛ یکی اینکه در زمانی که ایشان جلد نخست کتاب را ترجمه کرد، تازه بازار ترجمه آثار نقدهای جدید داشت رونق می‌گرفت و ترجمه‌های نه چندان درست و معادل‌گذاری‌های عجیب و غریب رواج داشت؛ پس ایشان در فضایی کار را شروع کرد که توافق فعلی در باب معادل‌های لاتین وجود نداشت. در آن آشفته‌بازار، ایشان برای بعضی اصطلاحات معادل‌هایی نهادند که بعضی را دیگران به کار نبردند، اما معادل‌ها فی‌نفسه صحیح بود و فصیح؛ مانند paradox، که ایشان از آن به «باطل‌نما» تعبیر کردند، اما امروزه بیشتر تعبیر «متناقض‌نما» رایج است؛ که البته از تأثیر کتب درسی رسمی نیز نباید غافل بود. از آن مهم‌تر، «تعلیقات و توضیحات مترجم» در پایان مجلدات است. جناب ارباب شیرانی که خود سال‌ها به تدریس اشتغال داشته است، با پرهیز از اطّباب مملّ و ایجاز مخل، گاهی به اشاره‌ای مفهومی را روشن ساخته است و گاهی در بیان یک لفظ، مثلاً «پالایش»، مقاله‌ای نوشته‌اند؛ مقاله‌ای که بی‌اغراق می‌تواند کار استادی چون ولک را تکمیل کند و آن را خواندنی‌تر نماید و چیزهایی به ما بیاموزد که ولک نیاموخته است.

آشنایی ولک با چند زبان و استفاده از انواع و اقسام اصطلاحات، از لاتین گرفته تا روسی، نیز می‌تواند سختی دیگری بر سختی‌های ترجمه بیفزاید، که از این دست‌انداها در ترجمه فارسی اثری نمی‌بینیم. مترجم کتاب کامیاب بوده است در ارائه لحنی فاخر و دانشگاهی که در عین حال، دچار طمطراق نیز نیست. به ایشان دست‌مریزاد می‌گوییم و چشم‌انتظار می‌مانیم که جلد آخر کتاب را هم به ترجمه ایشان ببینیم، که «الاحسان بالاتمام».